



پیکره دختر نقاشی مجموعه‌ای از تناقض‌هاست. لباسی که به تن دارد با توجه به فرم پف‌دار آستین و برشی که یقه و آستین را از هم جدا می‌کند پارچه‌ای خاص و گران‌قیمت است. گوشواره‌های مروارید به گوش دارد اما پارچه سرپندش و صورت بی‌آرایش و رنگ‌پریده‌اش حسی محقر و فقیر را القا می‌کند



## دزد لحظه‌ها



یاسمن شاپوری  
نویسنده

زنی روبه‌روی پنجره‌ای باز ایستاده و نامه می‌خواند، دختری رنگ‌پریده با پوششی عجیب از روی شانه با چشمانی خیره و دهانی نیمه‌باز نگاه می‌کند؛ اما به چه کسی؟ برهم‌زننده خلوت این دختر و آن دیگری که نامه‌ای می‌خواند چه کسی است؟

یوهانس ورمییر، نقاش هلندی قرن هفدهم ثبت‌کننده این لحظات است، نقاشی‌های ورمییر در نگاه اول پیچیدگی خاصی ندارند به ظاهر آثاری باروک از انسان‌ها و احوالاتشان است اما ورمییر رازی را در نقاشی‌هایش پنهان کرده‌است. این نقاشی‌ها از لحاظ تکنیکی و حسی ثبت دقیق آن لحظه‌ای هستند که نقاش انتخاب کرده است.

برای توضیح بهتر لازم است بدانیم که ورمییر طی ۴۳ سال زندگی حدوداً ۶۰ اثر نقاشی تولید کرده که از این تعداد ۳۶ تابلو باقی مانده است. پروسه شروع و اتمام نقاشی‌های ورمییر و همچنین ترکیب رنگ‌های او آثار وی را از دیگر هنرمندان هم‌عصر خودش متمایز می‌کند. ورمییر با مدل‌های زنده و نور طبیعی نقاشی می‌کرد؛ پروسه شروع نقاشی‌ها تعیین حالت مدل‌ها، چیدمان صحنه مناسب و در آخر صبر برای انتخاب مناسب‌ترین نور ممکن در ابتدا و وسواس برای ادامه دادن پروسه نقاشی تنها در زمان‌هایی که نور طبیعی یکسان با زمان آغاز اثر باشد، باعث طولانی شدن پروسه آثار وی می‌شده است. آثار ورمییر حسی از سکوت و خاطره دارند، حتی در همان زمان در قرن هفده میلادی

و شهر دلفت با تمام آهستگی زندگی روزمره تابلوهای ورمییر در زمان اتمام خاطره‌ای تصویر شده از چیدمان روز نخست است. درست است که مدل یا مدل‌های نقاشی ۶ یا ۷ ماه هر روز در زمانی مشخص در جایی مشخص با حالتی مشخص ایستاده‌اند اما رد و تأثیر گذر روزها و ساعت‌ها هیچکس را حتی نقاش و ابسته به لحظه یعنی ورمییر را استتار نمی‌شمارد.

نگاه کردن به نقاشی‌های او فعالیتی زمان‌بر و لذت‌بخش است چرا که پیدا کردن و دیدن ترکیب رنگ‌های مختلف و تأثیرشان در انتقال حس و حال و حتی نور آن لحظه خاص تجربه‌ای خاص است. ورمییر به ما یادآور می‌شود که صفحه‌ای که در نگاه اول سیاه می‌بینیم در واقع ترکیبی از زرد، خاکستری، سبز و قرمز است و صفحه‌ای که ممکن است سفید حسابش کنیم لایه‌هایی از خاکستری و بنفش در خود دارد. تصویر کردن درست نور و تأثیر آن بر اشیا و انسان‌ها دغدغه اصلی نقاش است. زن‌ها سوژه پرتکرار تابلوهای ورمییر هستند. زن‌هایی اشرافی یا کارگر، با پوشش‌های مرسوم آن زمان مشغول انجام کارهای روزانه و گفت‌وگو و غیره. اگر نقاشی‌های ورمییر را کنار هم گذاشته و نگاه کنیم انگار که نقاش در خانه‌ای زندگی می‌کند که در هر اتاق و گوشه آن زندگی دیگری در جریان است. ورمییر در این فضاها می‌چرخد، به اتاق‌ها سرک می‌کشد و لحظاتی از زندگی را برای به تصویر کشیدن می‌دزدد. گاه آدم‌ها متوجه حضورش شده‌اند و نگاهی به سمت او انداخته‌اند و گاه انگار نقاش حضوری نامرئی دارد.

سادگی و در عین حال پیچیدگی آثار

ورمییر آن‌ها را سوژه خوبی برای نگاه کردن طولانی کشف رنگ‌ها و حس‌ها کرده است. هرکدام از این تابلوها قصه‌ای را روایت می‌کنند که مختص بیننده است اما در این میان یک اثر وجود دارد که ورمییر هیچ کمکی به بیننده برای کشف و شناخت و فهمیدن رازش نمی‌کند؛ اثری که مشهورترین و در عین حال ناشناخته‌ترین اثر این هنرمند است و با وجود تمام کتاب‌ها و فیلم‌ها و افسانه‌هایی که در موردش ساخته و پرداخته شده هنوز مثل رازی بزرگ در مجموعه آثار ورمییر، هویتی مستقل دارد. برای من این اثر راز بزرگ و شاهکار ورمییر و یکی از محبوب‌ترین تابلوهای جهان است.

### چند لحظه‌ای با هم تابلو را نگاه کنیم

اثر «دختری با گوشواره مروارید» در قطع ۴۴/۵ در ۳۹ سانتی‌متر مشهورترین اثر نقاش هلندی یوهانس ورمییر متعلق به سال ۱۶۶۵ میلادی است.

در نگاه اول تصویر دختری را بر زمینه سیاه می‌بینیم. دختری رنگ‌پریده که از شانه به سمت بیننده و نه نقاش نگاه می‌کند؛ اما نه زمینه تابلو سیاه است و نه می‌توان نگاه دختر را به این سادگی قضاوت کرد. زمینه تیره نقاشی ترکیب رنگ‌های زیادی است: زرد، خاکستری، قرمز، خرابی، سبز و سفید که بافت یک‌دست نشده تیره‌ای را به وجود آورده‌اند. می‌توان جایگذاری رنگ‌ها و شدت و ضعف ترکیب شدن یا نشدنشان را به زاویه تابش نور از منبع روشنایی و مکان ایستادن هنرمند نسبت داد. تصویر دختر بر این زمینه انگار پیکره‌ای است که از جای دیگری بریده شده و روی این زمینه کلاژ شده است و یا شاید

زمینه نقاشی تصویر دیگری بوده و نقاش در مسیر تکامل تابلو تصمیم به پوشاندنش گرفته است. پیکره دختر نقاشی مجموعه‌ای از تناقض‌هاست. موهایی که به پوشیده است اما گردنش و بخشی از گوش پیش پیداست. لباسی که به تن دارد با توجه به فرم پف‌دار آستین و برشی که یقه و آستین را از هم جدا می‌کند پارچه‌ای خاص و گران‌قیمت است. گوشواره‌های مروارید به گوش دارد اما پارچه سرپندش و صورت بی‌آرایش و رنگ‌پریده‌اش حسی محقر و فقیر را القا می‌کند. طبقه اجتماعی، شغل و هیچ چیز دیگری در مورد هویت و یا جایگاه او قابل تشخیص نیست چرا که مجموع اجزای به تصویر کشیده شده در تابلو منطبق با تعاریف و تصاویر موجود از آن روزهای هلند نیست. برای مثال با وجود پوشیده بودن موه‌ها، نگاه خیره و لب‌های نیمه‌باز دختر که با لکه سفید محوی خیس بودن را القا



می‌کند، نگاه نجیب دختری متدین نیست و تضاد گوشواره مروارید و لباس گران‌بها با پارچه سرپند و صورت بی‌رنگ دختر باعث می‌شود نتوان طبقه اجتماعی وی را حدس زد. دختر از روی شانه به ما خیره شده و دهانش نیمه‌باز است طوری که انگار در میانه گفت‌وگویی مکت کرده و یا اینکه نقاش ناگهان در اتاقش را گشوده و از لحظه سر چرخاندن دختر عکس گرفته است. شاید دختر نقاشی حین استادن به عنوان مدل حرفی از ورمییر شنیده و دهان‌باز کرده تا چیزی بگوید و نقاش همان لحظه پروسه تصویر کشیده متوقف کرده و به تصویر کشیده تثبیت یک لحظه زنده است و شاید اگر ورمییر در زمان دیگری زندگی می‌کرد امروز این اثر را در فرم یک عکس و هنرمندش را به عنوان عکاس می‌شناختیم.